

تاریخچه‌ای از علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی

مؤلف: جیمز آلوی *

مترجم: علی نعمتی **

مطالعه تاریخ علم اقتصاد نشان می‌دهد این علم در بستر اخلاق متولد و بالنده شد و بزرگان این دانش

از آنجا که مقاله حاضر یکی از دغدغه‌های اقتصاد اسلامی یعنی اخلاقی بودن اقتصاد را به شکل زیبایی

چکیده

نگاهی گذرا به تاریخ عقاید اقتصادی نشان می‌دهد که دانش اقتصاد در بستر اخلاق رشد کرده و تا مدت‌ها یکی از اقسام حکمت عملی (یا دانش‌های عملی *Practical Sciences*) قلمداد می‌شده است؛ اما به علل گوناگون از جمله پیشرفت چشمگیر علوم طبیعی و

* استاد دانشگاه ماسی نیویورک.

** دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه امام صادق (ع).

بخش اول این مقاله مروری کوتاه بر پیوند علم اقتصاد و فلسفه اخلاق تا پیش از آدام اسمیت و اشاره‌ای به این نکته است که اقتصاد در سنت ارسطویی، بخشی از حوزه مطالعاتی گسترده‌تری بوده، اخلاق و سیاست را نیز در بر می‌گرفته است. این تقسیم‌بندی و نگرش به اقتصاد در قرون وسطا نیز استمرار می‌یابد.

بخش دوم مقاله به بررسی اقتصاد از دیدگاه آدام اسمیت می‌پردازد. اگرچه بیشتر صاحب‌نظران مدعی‌اند که علم اقتصاد جدید را اسمیت و کتاب تأثیرگذار او، ثروت ملل، بنیانگذاری کرده است، در واقع باید گفت: این تفسیری است که علاقه‌مندان اقتصاد اثباتی از آرای اسمیت عرضه می‌کنند و او را مبدع اقتصاد جدید برمی‌شمارند. دقت‌ها و بازکاوی‌های جدید در آثار اسمیت نشان می‌دهد نگرشی که وی به دانش اقتصاد داشته است با تعاریفی که امروزه از اقتصاد می‌شود، بسیار متفاوت است.

در بخش سوم مقاله که دوره زمانی پس از اسمیت تا ۱۹۰۰ را در برمی‌گیرد، با مروری بر دیدگاه‌های مالتوس، ریکاردو، استوارت میل، مارشال و ... نشان داده شده است که اگرچه بخش‌های فنی اقتصاد را به‌طور قابل ملاحظه‌ای این دانشمندان توسعه داده‌اند، عموم آنان همچنان اقتصاد را دانشی می‌دانسته‌اند که در خدمت اهداف اخلاقی است.

بخش چهارم مقاله نیز به افول دیدگاه اخلاقی و تسلط دیدگاه اثباتی بر اقتصاد می‌پردازد. **واژگان کلیدی:** علم اقتصاد، علم اخلاق، حکمت عملی، تاریخ عقاید اقتصادی، دانش‌های عملی، اقتصاد اثباتی، علوم طبیعی، فلسفه اخلاق.

مقدمه

علم اقتصاد در دامن فلسفه اخلاق (moral philosophy) رشد کرد و سرانجام به‌صورت یکی از علوم اخلاقی درآمد؛ اما در مقطع تاریخی خاص، جریان غالب علم اقتصاد از علوم اخلاقی و در پی آن از خود اخلاقیات جدا می‌شود. در این مقاله نشان خواهیم داد که این جدایی از دغدغه‌های اخلاقی جزء سنت علم اقتصاد نبوده و طی قرن اخیر به وقوع پیوسته است. دو علت برای جدایی علم اقتصاد از دغدغه‌های اخلاقی می‌توان برشمرد: نخست این‌که با دستیابی علوم طبیعی به کامیابی‌های چشمگیر، اقتصاددانان از روی تقلید بر آن شدند تا با به‌کار بستن روش‌های علوم طبیعی که ریاضیات را نیز در برمی‌گرفت، در پدیده‌های اقتصادی، به چنان کامیابی‌هایی دست یابند. دوم این‌که علم اقتصاد که در قالب‌های

امروزه میان اقتصاددانان جریان غالب، این دیدگاه بسیار رایجی است که علم اقتصاد، فاقد هر گونه فلسفه اخلاقی، دینی و ایدئولوژیک است. یکی از صاحب‌نظران درباره نقش فلسفه اخلاق در اقتصاد متعارف اظهار کرده است:

علمی‌سازی علم اقتصاد ... به انفصال اقتصاد از مبادی اخلاقی خود انجامیده، و «اقتصاد غالب» قرن بیستم تماماً این انفصال را پذیرفته است. نظریه اقتصادی «علمی اثباتی» تلقی می‌شود که وظیفه آن تحلیل و توضیح سازوکار فرایندهای اقتصادی است و ارزش‌گذاری‌های اخلاقی (گزاره‌های بایندی) هر چقدر هم حائز اهمیت باشند، نباید بخشی از برنامه پژوهشی اقتصاددانان را تشکیل دهد (Kurt, 1993: P. 16).

به طرز مشابه، یکی از صاحب‌نظران متأخر درباره نقش اثبات‌گرایی در اقتصاد گفته است: امروز اکثر اقتصاددانان بر این نکته اتفاق دارند که ادعای نظریه اقتصادی فارغ از ارزش‌ها برای بنیان‌نهادن ماهیتی علمی برای این رشته، امری کاملاً ضرور است. علم اقتصاد اثباتی فارغ از ارزش، به این معنا که بر هیچ مجموعه خاصی از داوری‌های ارزشی یا هیچ چارچوبه فلسفی و روان‌شناختی متکی نباشد، به‌طور عمده مطلوب تلقی می‌شود. این رویکرد به شدت بر شاخه‌های مهم علم اقتصاد از قبیل نظریه اقتصاد خرد تأثیرگذار بوده است (Drakopoulos, 1997: P. 286).

بسیاری دیگر نیز دیدگاه‌های مشابهی را ارائه کرده‌اند (Young, 1997: P. 4; Galbraith, 1987: P. 124).

علم اقتصاد جدید بر مسائلی همچون محاسبه عقلایی، اهداف مادی دست‌پایین‌تر و بی‌طرفی علمی در موضوعات اخلاقی تأکید می‌ورزد؛ اما این معیارها به سادگی می‌تواند با چیزهای دیگری اشتباه شود.

دیوید کریپس، یکی از استادان سرشناس اقتصاد خرد می‌گوید:

مجموعه کوچکی از فرضیه‌ها (آزمندی، عقلانیت حسابگرانه، تعادل و ...) تقریباً در تمام شاخه‌های اقتصاد، به‌صورت فروض استاندارد و معیار اتخاذ شده است (Kreps, 1997: P. 59).

با این اوصاف، افتادن در دام فرض «حرص و آزمندی» به هیچ روی دشوار نیست.

اثر اخلاقی ترویج این دیدگاه بر رفتار دانشجویان اقتصاد چیست؟ بدین منظور و برای بررسی این‌که آیا عموماً افراد (در مجموعه‌ای خاص از موقعیت‌ها) بیشتر به همکاری

* (marwell & Ames, 1981: P. 296) هستند،

آزمایش‌هایی صورت گرفته است. در یک مطالعه مشاهده شد که عموم افراد به‌طور کلی دارای روحیه جمعی و حس همکاری‌اند، به جز گروهی از دانشجویان سال اول کارشناسی اقتصاد که به گروه کمک بسیار کمتری می‌کردند و مفهوم انصاف برایشان به‌طور کامل بیگانه بود. تمایل به گرفتن «سواری مجانی» میان دانشجویان اقتصاد بسیار بیشتر از گروه‌های دیگری بود که مورد آزمایش قرار گرفتند (Ibid: P. 306). هاسمن و مک فرسون در همین مطالعه می‌افزایند:

چنین به نظر می‌رسد که آموزش اقتصاد مردم را خودخواه‌تر می‌کند (Hausman and Michael, 1993: P. 674;)

(Marwell and Ames, 1993: P. 159).

دیگران نیز در مطالعاتی جداگانه و جدیدتر ملاحظه کردند که دانشجویان اقتصاد برخلاف دیگران متمایلند براساس الگوی نفع شخصی عقلایی عمل کنند و به این نتیجه رسیدند که «اختلاف در میزان گرایش به همکاری تا حدودی از آموزش‌هایی ناشی است که در دروس اقتصاد داده می‌شود» (Frank, Gilovich and Regan, 1996: P. 170)؛ بدین سبب، ایشان در نهایت اقتصاددانان را توجیه می‌کنند که در آموزش خود بر طیف گسترده‌تری از انگیزش‌های انسانی (در مقایسه با صرف نفع شخصی عقلایی) تأکید ورزند (Ibid: P. 170 - 171, 187 - 92). با پرورش انسان‌هایی خودخواه و فاقد حس همکاری می‌توان ادعا کرد که جدایی واقعی میان اقتصاد و اخلاق وجود دارد و این جدایی، به شواهد مستند است.

این مقاله ابتدا به چگونگی تکوین علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی پرداخته؛ سپس به سیر پیشرفت در اقتصاد جریان غالب و تحولاتی که به دگردیسی این رشته (به‌نحوی که هم‌اکنون مسائل اخلاقی نامربوط تلقی می‌شود) انجامید، می‌پردازد. بخش اول مرور کوتاهی بر پیوستگی اقتصاد و فلسفه اخلاق پیش از آدم اسمیت است. بخش دوم، نکات مختصری را درباره علم اقتصاد آدم اسمیت ارائه می‌دهد. در بخش سوم به پیشرفت‌ها و

* در این مطالعه، مقصود از «سواری مجانی»، کمک‌نکردن فرد به تهیه کالای عمومی است. به‌رغم این‌که وی در بهره‌مندی از منافع آن کالای عمومی مستثنا نیست. فرضیه «سواری مجانی» مبتنی بر این ادعا است که در چنین وضعی، کمک‌کردن داوطلبانه امری غیرعقلانی است.

علم اقتصاد پیش از اسمیت

۱۵۵

اقتصاد اسلام

تاریخچه‌ای از علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی

موضوعات اقتصادی از دیرباز و در طول تاریخ بشری مورد بحث و مذاقه بوده است؛ اما اندیشه علم مستقل اقتصاد فقط در دوران جدید (شاید از اواسط قرن هجدهم) پدیدار شد. پیش از آن، اقتصاد عموماً به صورت بخشی فرعی از حوزه مطالعاتی گسترده‌تری از موضوعات سیاسی، اخلاقی و دینی مورد بحث قرار می‌گرفت.

پرداختن ارسطو به اقتصاد را در *اخلاق نیکوماخسی* و سیاست وی می‌توان مشاهده کرد. در سنت ارسطویی، اقتصاد زیرمجموعه حوزه مطالعاتی عام‌تری بوده که سیاست و اخلاق را نیز در برمی‌گرفته است. از سال ۱۲۴۰ میلادی که اروپای غربی بار دیگر ارسطو را کشف کرد، *اخلاق نیکوماخوسی*، یکی از کتاب‌های درسی نزد مدرّسیان بود و از طریق مطالعه فلسفه اخلاق به شکل مزبور، اقتصاد مدرسی به ظهور پیوست. در واقع اقتصاد مدرسی، همان اقتصاد ارسطویی بود (Langholm, 1979: P. 11 - 36). مدرّسیان نیز اقتصاد را فرعی از مسائل گسترده‌تر اخلاقی - الاهیاتی می‌دانستند (Barry, 1975: P. 157)؛ به‌طور مثال، مباحثات و استدلال‌های مربوط به مشروعیت ربا، همه بر دغدغه‌های اخلاقی مبتنی بود (Ibid: P. 187 - 243; Hamouda and Price, 1997: P. 191 - 216).

مکتب اصحاب مدرسه تا قرن‌ها در دانشگاه‌های اروپا تأثیرگذاری خود را حفظ کرد. حتی هنگامی که دیدگاه‌های جدیدتر حقوق طبیعی گروتیوس (Grotius) و پوفندورف (Pufendorf) جای آن را گرفت، وضعیت اقتصاد تغییر چندانی نکرد.

در دانشگاه‌های اروپای قرن هجدهم نیز اقتصاد به صورت بخشی از فلسفه اخلاق تدریس می‌شد (Canterbery, 1995: P 42). روشن‌ترین مثال آن، دروس فرانسیس هاجسون، استاد آدام اسمیت، در دانشگاه گلاسکو است. اگر بخواهیم بر مبنای کتاب وی تحت عنوان *مقدمه‌ای کوتاه بر فلسفه اخلاق* داوری کنیم، دروس وی به دو بخش تقسیم می‌شد: بخش نخست درباره فضیلت بود و بخش دوم «قانون طبیعت» به سه قسمت حقوق

(Private rights)، اقتصاد و سیاست تقسیم می‌شد (Ross, 1995: P 42). طبق این دیدگاه، علم اقتصاد زیرمجموعه «قانون طبیعی» یا فلسفه حقوق (Jurisprudence) بود که آن نیز خود ذیل فلسفه اخلاق مطرح می‌شد.

از یک گروه در تاریخ توسعه اندیشه اقتصادی نام نبردیم: اصحاب جزوه (Pamphleteers) یا کسانی که بعدها اسمیت آنان را سوداگران (Merchantilists) نامید و جریان غالب قرون پانزدهم تا هجدهم شمرده می‌شدند. اینان عموماً تاجران فعالی بودند که قصد تأثیرگذاری بر سیاست‌های دولت را داشتند. چنان‌که به‌طور کامل شناخته شده است، هدف سوداگران افزایش ثروت خود و ملت خود از طریق گسترش استفاده از دخالت دولت بود. جزئیات نظریه اقتصادی سوداگران به بحث ما مربوط نمی‌شود (Allen & Unwin, 1955)؛ اما «مکتب سوداگری، شکاف روشنی را با دیدگاه‌های اخلاقی و آموزه‌های ارسطو و سن‌توماس آکوئیناس و به‌طور کلی قرون وسطا بر جای گذاشت» (Galbraith: P 37). گالبرایت در این نقل قول به‌طور ضمنی استدلال می‌کند که ظهور سوداگران، مبدأ جدایی اقتصاد از علوم اخلاقی شد؛ البته اگرچه نفوذ و تأثیر این گروه در سیاست‌های اقتصادی انکارناپذیر است، سلطه فکری آنان در موضوعات اقتصادی درون دانشگاه‌ها هرگز روشن و مبرهن نیست.

اقتصاد، علم اخلاقی تلقی شده بود و به همین صورت در دانشگاه‌ها باقی ماند. بیرون از دانشگاه‌ها و تا اندازه‌ای درون آن‌ها، رفته رفته اقتصاد از این دیدگاه دور می‌شد و از دغدغه‌های اخلاقی و فلسفه اخلاقی خود می‌گریخت. بولدینگ (Boulding) دیدگاه متعارف در این باب را چنین خلاصه کرده است:

اقتصاد فقط با فرار از مغالطه و سفسطه و اخلاق‌پردازی اندیشه قرون وسطا توانست علم (Science) شود (Boulding, 1970: P. 117). در ادامه به اندیشه آدم اسمیت می‌پردازیم تا این ادعای فرار را بررسی کنیم (Cambridge, 1978: P. 187).

اقتصاد اخلاقی اسمیت

بیشتر مفسران تاریخ عقاید (See, Friedman, 1980: P 19) ادعا می‌کنند که علم اقتصاد جدید با آدم اسمیت آغاز شد (که آرای عمده وی در خلال سال‌های آخر دهه ۱۷۵۰ تا

(Irwin, 1972).

به طور دقیق باید گفت که طی قرن اخیر، اثبات‌گرایان که به دنبال یافتن منویات و معتقدات خود در آثار اسمیت بودند، به تفسیر آن پرداختند و جای تعجب نیست اگر می‌بینیم ایشان در این رهگذر علمی فارغ از ارزش و مبتنی بر این «واقعیت» می‌یابند که در آن، انسان‌ها به شیوه‌ای عقلایی و ناظر بر نفع شخصی رفتار می‌کنند؛ با وجود این، این دیدگاه اخیراً به نقد کشیده شده است. تفسیر صحیح آرای اسمیت اهمیت فراوان دارد و این از آن رو است که نقشی محوری در تاریخ رشته اقتصاد ایفا می‌کند (8 - 1422 P. Duhs, 1998). در این بخش می‌کوشیم که دیدگاه جدیدتر در این باره را مطرح سازیم.

۱۵۷

اقتصاد اسلام

تاریخچه‌ای از علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی

اسمیت عمیقاً متأثر از ارتباط خود با هاجسون بود و متعاقباً هنگامی که در دانشگاه گلاسکو بر کرسی فلسفه اخلاق نشست، از شیوه‌ای مشابه استاد خود پیروی کرد. چنان‌که جان میلار، شاگرد اسمیت، توضیح داده، درس فلسفه اخلاق اسمیت مشتمل بر چهار بخش بوده است: الاهیات طبیعی (Natural theology)، علم الاخلاق (Ethics) (که تحت عنوان نظریه احساسات اخلاقی در سال ۱۷۵۹، ویرایش اول منتشر شد)، عدالت (که پس از مرگش تحت عنوان درس‌هایی در رویه قضایی (Lectures on Jurisprudence) منتشر شد)، و سرانجام «مقررات سیاسی که بر پایه مصلحت وضع، و چنان سنجیده شده است که بر ثروت، قدرت و رونق و شکوفایی دولت بیفزاید» (که در سطح گسترده‌ای با نام ثروت ملل در سال ۱۷۷۶، ویرایش اول، منتشر شد) (3 P. Stein, 1978: Quoted, Raphael). برای اسمیت، علم اقتصاد (یا آنچه او اقتصاد سیاسی‌اش می‌نامید) درون این طرح عظیم فلسفه اخلاق جای می‌گرفت (6 - 5 P. Cambridge University, 1978).

توضیح مختصری درباره نخستین کتاب اسمیت (نظریه احساسات اخلاقی) در این جا ضرور به نظر می‌رسد. این کتاب به طور کامل پیش از اثر معروف‌تر وی، ثروت ملل، منتشر شد؛ اما با این حال، آموزه‌ها و دکترین حاکم بر آن در اثر متأخر که به طور مستقیم به موضوعات اقتصادی می‌پردازد، تغییری نیافت. کتاب نخست، نظامی اخلاقی را طرح می‌ریزد که هم چارچوبی عمومی برای قلمرو اقتصادی و هم بینش‌هایی برای موضوعات

اسمیت در ارائه نظام اصولی اخلاقی خود، طیف گسترده‌ای از فضایل را بررسی می‌کند (Alrey, 1998: P. 6 - 8). این فهرست شامل فضیلت‌های دانی‌تری در باب تجارت همچون «تدبیر، هشیاری، احتیاط و مال‌اندیشی، میانه‌روی، وفا به عهد و قاطعیت و جدیت» می‌شود (Smith, 1976).

اسمیت در فضای این بحث (Smith, TMS, VI.i. 15) از دوگونه تصور برای تدبیر از نوع دانی آن سخن به میان می‌آورد: «حفظ سلامت، ... بخت و اقبال، ... مقام و ... شهرت فرد» (Ibid: VI.i. 3). به نظر می‌رسد این همان نوع محاسبه عقلانی باشد که کانون توجه اقتصاد جریان غالب و تفسیرهای اثبات‌گرایانه اسمیت است؛ اما تدبیر برای اسمیت یک «واقعیت» یا یک داده (Ldatum) نیست؛ بلکه فضیلتی از فضایل دانی در نظام اخلاقی گسترده او است. اسمیت به ما می‌گوید که انسان مدبر باید لذت حال خود را فدای لذت آینده کند و این «فرمان به خود» به وسیله «تماشاگر بی‌طرف» اسمیت، داور احساسات اخلاقی، مورد تأیید قرار می‌گیرد (Ibid: V.I.i. 11). حتی در کتاب *نظریه احساسات اخلاقی*، انباشت سرمایه (که یکی از ویژگی‌های محوری در ثروت ملل اسمیت است)، در چارچوبه‌ای اخلاقی قرار داده شده و مورد بحث قرار گرفته است (Ibid: I.iii. 3.5).

فضیلت دیگری که اسمیت در *نظریه احساسات اخلاقی* درباره آن بحث می‌کند، عدالت است. نگاه وی به عدالت، به عدالت معاوضی (و نه توزیعی) محدود می‌شود. این‌گونه از عدالت که صرفاً ما را از آسیب‌رساندن به همسایه باز می‌دارد، چندان دشوار نیست؛ اما برای حفظ جامعه کاملاً ضرورت دارد (Ibid: II.ii. 1.9; II.ii. 3.3 - 4). نقض قانون باید مستوجب مجازات باشد. اکنون اهمیت عدالت در اقتصاد اسمیت مورد بحث قرار می‌گیرد.

سرانجام، بالاترین فضیلت برای اسمیت خیرخواهی (Benevolence) است (Ibid: I.i. 5.5). احتمالاً این نکته برای آن دسته از دانشجویان اقتصاد که پیش‌تر ذکر شد و فوق‌العاده تحت تأثیر الگوی نفع شخصی و رفتار عقلایی (یا چنان‌که کریس می‌گوید «حرص») بودند، جذابیت ویژه‌ای داشته باشد.

اکنون اجازه دهید به ثروت ملل اسمیت بازگردیم. به‌رغم این‌که دیدگاه اسمیت مبنی بر

(Young: P. 130, 154, 164 - 65)،

اسمیت باز هم توجه به اخلاق را در اقتصاد خود حفظ می‌کند. رشد اقتصادی، خود به‌طور محکمی با اخلاق پیوند خورده است و این، هم در پیامدهای اخلاقی و هم در پیش‌نیازهای اخلاقی رشد مشاهده می‌شود (Smith, I.Viii, P. 42 - 4; Young: P. 164 - 65; Alery, 1988: P. 5 - 28).

جدول ۱: چارچوب فکری ثروت ملل

فضیلت	محل بحث در ثروت ملل	ظهور و بروز اقتصادی
عدالت	کتاب I و IV	تجارت آزاد
تدبیر	کتاب II و III	انباشت سرمایه
خیرخواهی	کتاب V	عدم «جدایی و بیگانگی» (Alienation)

جدول پیشین را که برخی از فضیلت‌های مورد نظر اسمیت و ظهورات اقتصادی آن‌ها را در ثروت ملل نشان می‌دهد، ملاحظه فرمایید. اسمیت وظیفه مهم سیاستی خود را در ثروت ملل، حمله به نظام محدود کننده و دست‌وپاگیر سوداگری (مرکانتیلیسم) و پیشبرد تجارت آزاد می‌داند (smith, 1987: P. 91 - 104)؛ اما تجارت آزاد به معنای عدالت دوجانبه یا معاوضی است. اسمیت به سبب دفاعش از تجارت آزاد، چه داخلی و چه بین‌المللی شهرت یافته است؛ اما این به هیچ‌وجه قابل تحویل به قاعده نفع شخص بدون قید و بند نیست. مبادلات در چارچوبه‌ای اخلاقی صورت می‌گیرند که وی آن را در کتاب نخست خود بنیان نهاده است. اسمیت «نظام ساده آزادی طبیعی» مطلوب خود را به این صورت خلاصه می‌کند: هر انسان، مادامی که قوانین عدالت را نقض نکرده است، کاملاً آزاد گذاشته می‌شود تا نفع خود را به شیوه دلخواه خود دنبال کند (Smith, WN, IV. ix. 51).

یکی از مفسران آرای اسمیت این نکته را اشاره روشنی به وجود یک بُعد اخلاقی در اقتصاد وی می‌داند (Temple, 1997: P. 187).

اسمیت همچنین تصریح می‌کند که انباشت سرمایه، ایفاکننده نقشی محوری در رشد اقتصادی به‌شمار می‌رود و چنان‌که ذکر شد هدف اقتصاد سیاسی است (Smith, WN, II. Intro. 3). انباشت سرمایه به صورت وسیله‌ای برای رسیدن به هدف اقتصاد سیاسی باید بهبود یابد. این نیز مستلزم بسیاری صفات اخلاقی همچون تدبیر و ... است که پیش از این ذکر شد

(young: P. 166 - 67). افزون بر این، ما در کارهای اسمیت اثر تحلیل‌گری را می‌بینیم که برای نقد کارکرد منجر به از خود بیگانگی در اقتصاد تجاری، از چارچوبه اخلاق استفاده می‌کند. برخی از شدیدترین انتقادهای اخلاقی را که تا آن زمان به وضع موجود جامعه شده بود می‌توان در ثروت ملل یافت (Alvey, 1998: P. 1433 - 37). اقتصاد اسمیت، دفاعیه‌ای برای وضع موجود نیست؛ نه از آن تمایز شدید واقعیت - ارزش اقتصاددانان متأخر که اثبات‌گرایی را برگزیدند خبری است و نه از گسست اقتصاد و اخلاق (young: P. 5).

اقتصاد در دستان اسمیت در خدمت هدف اخلاقی است. اقتصاد او، «علم اخلاقی» به معنای واقعی کلمه است* (Ibid: P. 8). نزاع برای تشخیص روح افکار اسمیت برای بسیاری از همراهان این بحث ضرورت دارد. اگر بتوانیم نشان دهیم که تفسیر اثبات‌گرایانه و مبتنی بر نفع شخصی محدود اشتباه است، موافقان این نگرش‌ها باید در پی یافتن جای دیگر برای تأیید و حمایت خود باشند و چنانچه ادعا کنند اسمیت راه خطا پیموده، بیانگر تغییری جدی و قابل ملاحظه از موضع رایج در ستودن وی است.

دیدگاه‌های کلاسیک و نئوکلاسیک اولیه درباره علم اقتصاد به صورت علم اخلاقی

این بخش، برخی تحولات عمده در اندیشه اقتصادی را از زمان اسمیت تا آغاز قرن بیستم پوشش می‌دهد. طی این دوره، اقتصاد سیاسی به تدریج با ظهور باشگاه‌های متخصصان، انجمن‌ها و مجلات تخصصی و کرسی‌های دانشگاهی به صورت رشته‌ای تخصصی در آمد و همزمان با این تخصصی‌شدن، نوعی تضییق در قلمرو مباحث رشته روی داد و اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد بدل شد. بخشی از علت این تغییرات را می‌توان در این ادعا جست کرد که تخصصی‌سازی می‌تواند آثار بزرگی در اندیشه اجتماعی به بار آورد؛ اما در همان زمان دیدگاه دیگری نیز ظهور یافت که اقتصاد فقط در حال تخصصی‌شدن نیست؛ بلکه کنار آن به اتخاذ روش‌های جدید علوم طبیعی همت گماشته است. در این تلاش بهره‌گیری از ریاضیات، به‌طور کامل محوری تلقی می‌شد. سرانجام طی قرن نوزده، هنگامی که روشن شد محققان دیگر شاخه‌های علوم اخلاقی قصد اتخاذ

* به تعبیر یانگ، اقتصاد آدم اسمیت (برخلاف نظرگاه اثبات‌گرایی جدید که هنوز سیطره خویش را بر دیدگاه‌های روش‌شناختی اقتصاد جریان غالب حفظ کرده است) نه مانع تحقیق هنجاری و نه رادع نتایج هنجاری است.

(Keynes, 1973 - 1989: P. 181, 262).

تمایزی که میان روش‌های مورد استفاده در علوم اخلاقی و علوم طبیعی و علم اقتصاد به ظهور پیوست، به درجات متفاوت، تا قرن حاضر استمرار یافت.

با داشتن این پیش‌زمینه ذهنی، اکنون به ادامه بررسی تاریخی خود می‌پردازیم. شخصیت سرشناس بعدی پس از اسمیت، توماس مالتوس بود که نظریات اصلی وی بین سال‌های ۱۷۹۸ و ۱۸۳۴ ارائه شد. وی نخستین استاد اقتصاد سیاسی در انگلستان شد. چنان‌که از کشیش انتظار است، او علم اقتصاد را علمی اخلاقی تلقی، و به روشنی از سنت اسمیت پیروی می‌کرد. اگرچه مالتوس برای دوره‌ای برجسته‌ترین چهره اقتصاد سیاسی بود، پس از مدتی نه چندان طولانی، با ظهور دیوید ریکاردو که نظریات اقتصادی خود را میان سال‌های ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۳ عرضه کرد، جایگاه وی به چالش کشیده شد. کتاب ریکاردو تحت عنوان *اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌بندی* (۱۸۱۷) تأثیر بزرگی بر جای نهاد و زمینه رهبری علمی این رشته را برای وی فراهم آورد.

ریکاردو علم اقتصاد را بیشتر موضوعی فنی می‌دید تا اخلاقی:

وظیفه اقتصاددانان سیاسی این نیست که نصیحت و توصیه کنند؛ بلکه وظیفه آنان این است که به شما بگویند چگونه ثروتمند شوید، نه این‌که به شما توصیه کنند ثروت را به راحت‌طلبی یا تن‌آسایی را به ثروت ترجیح دهید (Ricardo, 1951 - 1973: P. 338).

برای ریکاردو، موضوع درباره اهداف گوناگون خنثا و بی‌طرف بود. ریکاردو اقتصاد سیاسی را موضوعی محدود و مضیق می‌دید که نتایج آن با استفاده از منطق قیاسی از مجموعه‌ای فروض انتزاعی و غیرواقعی به‌دست می‌آمد (Ibid: vol. 8, P. 181; Sowell, 1974: P. 120, 145 - 46). طبق آنچه در کتاب اصول اقتصاد سیاسی‌اش اظهار داشته، مسأله اصلی اقتصاد سیاسی عبارت است از توزیع میزان مشخصی از محصول ما بین اجاره زمین (رانت)، سود و دستمزد (Ricardo, vol. 1, P. 5, vol. 8, P. 278). وی به‌طور ضمنی بیان می‌کند که اقتصاد سیاسی، علمی دقیق و مشخص همانند ریاضی است (Ibid: vol. 8; Ricardo). * اگرچه

* ریکاردو به شیوه‌ای تعجب‌برانگیز نتایج حاصل از مدل‌های انتزاعی خویش را در توصیه‌های سیاستی به‌کار می‌بست.

(Hutchinson, Chap2). نتیجه من در این نقطه از بحث این

است که ریکاردو علم اقتصاد را علمی اخلاقی قلمداد نمی‌کرد (Ricardo, vol3, P. 120 - 3; Halander, 1979: P. 484 - 87).

مالتوس به‌رغم آثاری که ریکاردو پدید آورد، در مسیر خود به حرکت ادامه داد. او، برخلاف ریکاردو، علل ثروت و فقر ملت‌ها را موضوع اصلی همه تحقیقات در اقتصاد سیاسی می‌دانست (Ricardo, vol.7, P. 122). مالتوس قائل است که تلقی ریکاردو از این رشته بسیار محدود است و امکان دارد باعث انحراف آن از علمی که وی همیشه آن را از حیث کاربرد مفیدترین می‌دانست، به علمی شود که صرفاً در خدمت ارضای حسن کنجکاوی است (Ibid, vol.8, P. 286). وی در کتاب *اصول اقتصاد سیاسی خود* (۱۸۲۰) اظهار می‌کند: علم اقتصاد سیاسی شباهت بیشتری به اخلاق و سیاست دارد تا به ریاضیات (Malthus, 1986: P. 5, 345).

در سال ۱۸۲۷ در کتاب *تعاریفی در اقتصاد سیاسی* (Definitions in Political Economy)،

به روشنی در خطاب به ریکاردو و پیروانش می‌گوید:

گاهی اوقات گفته می‌شود که اقتصاد سیاسی به علم دقیق ریاضیات نزدیک می‌شود؛ اما من از تصدیق این دیدگاه واهمه دارم؛ به‌ویژه به سبب انحراف‌های بزرگی که اخیراً از تعاریف و مکتب آدام اسمیت که به علوم اخلاقی و سیاست بسیار نزدیک‌تر است، صورت گرفته* (Ibid: vol. 8, P. 5).

آیا این نگرش روش‌شناختی بر محتوای اقتصاد مالتوس نیز تأثیر گذاشت؟ رویکرد اخلاقی او در تحلیل‌ها و توصیه‌های سیاستی‌اش اهمیت به‌سزایی داشت. در اقتصاد سیاسی مالتوس تمایل زمینی وجود داشت که اظهار شد نه‌تنها بهره‌وری در کشاورزی بالاتر از صنعت است، بلکه زندگی کشاورزی در روستا نیز از حیث اخلاقی از زندگی شهری برتر است (Hollander, 1996: P. 266).

مالتوس با اشاره به کارخانه‌های آلاینده‌ای که در شهرها فراوان است، می‌گوید:

* چنان‌که ساموئل هولاندر در کتاب خود تحت عنوان *اقتصاد توماس روبرت مالتوس* ذکر می‌کند که مالتوس نقشی هرچند اندک برای ریاضیات در اقتصاد سیاسی قائل بود.

شهرها مخلّ سلامت و پر از سر و صدا هستند، و به‌طور خلاصه ناگواری زندگی شهری را باید گونه‌ای از فلاکت و تیره‌روزی دانست (Malthus: vol. 1, P. 38, 41, 66 - 67, 442 - 43).

با این مفروضات، این که کدام‌یک از کشاورزی یا صنعت بخش پیشرو در رشد اقتصادی باشد، فوق‌العاده اهمیت دارد. چنانچه دومی برگزیده شود، رشد اقتصادی با سلامت اخلاقی طبقات پایین‌تر تعارض خواهد یافت. وی می‌گوید:

رشد اقتصادی که به قیمت از دست دادن زندگی سالم و اخلاق به‌دست آمد، به بهای گزافی خریداری شد (Ibid: vol. 3, P. 430 - 31, 396).^{*} در نتیجه ارزیابی‌اش از عواقب اقتصادی، سیاسی و اخلاقی رشد اقتصادی که او در پی آزادسازی تجارت کشاورزی پیش‌بینی می‌کرد، مالتوس حمایت‌گرایی در تجارت را توصیه می‌کرد. دفاع وی از حمایت‌گرایی که در دیدگاه‌هایش درباره «قوانین غلات» منعکس شده، ناشی از تحلیل پویایی او از فرایند رشد اقتصادی است که با تحلیل ریکاردو کنار زده شده، و آن‌چنان است که پیامدهای اخلاقی این رشد بر افراد جامعه نیز لحاظ شده. این برای ما بسیار آموزنده است که ریکاردو، مالتوس را به‌سبب داخل کردن این «پیامدهای اخلاقی» در بحث از یک موضوع فنی، محکوم می‌کرد (Ricardo, vol. 2, P. 338; Riches, 1996: P. 266).

آن‌گونه که ما می‌توانیم ببینیم، دیدگاه مالتوس به‌طور دقیق در تضاد با دیدگاه ریکاردو است (Redman, 1997: P. 300) و این جدال مهمی در تاریخ علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی بود. کینز، مالتوس (و نه ریکاردو) را بخشی از سنت علم انسانی (یا اخلاقی) می‌داند (Keynes, 1988: P. 135 - 36). وینچ نیز مالتوس را دانشمند اخلاقی مسیحی می‌نامد (Winch: P. 6, 23, 287; Waterman, 1933 - 1997: P. 2).

پس از ریکاردو و مالتوس، جان استوارت میل که آرای او از دهه ۱۸۲۰ تا ۱۸۷۳ مطرح شد، در جایگاه برجسته‌ترین عالم اقتصاد سیاسی قرار گرفت. متأسفانه چنین به نظر می‌رسد که نظریات وی به شکل‌های گوناگون دارای تناقض است و این، کار تفسیر عقایدش را مشکل ساخته. این‌طور پیدا است که وی در اظهارات روش‌شناختی رسمی و نه در عمل، بیشتر ریکاردویی است (Marshall, 1920: P. 637).

^{*} وینچ می‌گوید: مالتوس از این بیم داشت که رشد اقتصادی در مقابل بهایی بسیار گزاف به‌دست آید. کاهش امنیت ملی، افت بهداشت، بی‌ثباتی، فساد و فلاکت. این دغدغه سرچشمه گرفته از اعماق تفکر اخلاقی است که مالتوس در صدد پیوند زدن آن به اقتصاد سیاسی بود.

فلسفه علم میل چه بود؟ میل قائل است که «علوم اخلاقی» در مقایسه با علوم طبیعی عقب افتاده‌اند؛ اما این نقیصه با اعمال روش‌های علوم طبیعی - چنان‌که به درستی گسترش و تعمیم یابند- در آن‌ها قابل اصلاح است (Mill, 1981 - 1991: P. 833). دیدگاه روش‌شناختی رسمی او علم (آنچه هست) را از هنر (آنچه باید باشد) متمایز می‌کرد:

وجه امری مشخصه هنر است و آن را از علم جدا می‌کند. هر آنچه به زبان قاعده و احکام و فرایض باشد و نه در قالب ادعاهایی درباره مسائل واقع، هنر است (Ibid: P. 243, 312).

درباره بُعد هنر، میل معتقد به آرمان سودگروانه (Utilitarian) افزایش خوشبختی انسان‌ها است (Ibid: P. 951).

بعد به پیامدهای دیدگاه میل درباره علم در مورد اقتصاد سیاسی می‌پردازیم. بیشتر بحث‌های وی به آن علم اقتصاد سیاسی مربوط می‌شود که «علم جدا (مجزی)» است؛ اگرچه با فلسفه اخلاق گره خورده (Ibid: P. 316 - 19; Redman: P. 357)؛ اما کنار آن، میل به هنر یا دانشی کاربردی اشاره می‌کند که مرتبط با علم نظری اقتصاد سیاسی ارتباط دارد. «عالم اقتصاد سیاسی صرف که هیچ علمی غیر از آن را مطالعه نکرده، چنانچه برای اجرای آن در عمل بکوشد با شکست مواجه خواهد شد» (Ibid: P. 331). دانشی گسترده‌تر، از سایر علوم، به منظور انجام سیاست‌گذاری عمومی لازم و ضرور است. بنابر روش‌شناسی میل، عالم اقتصاد سیاسی در جایگاه دانشمند (Scientist) محدود به فضای خاص سؤالات علمی در باب «هست‌ها» است؛ اما در سراسر کتاب اصول اقتصاد سیاسی (ویرایش اول در سال ۱۸۴۸)، وی به دیدگاه اسمیت رجوع کرده و بارها از مرز میان علم و هنر می‌گذرد (Ibid: P. 950; Redman: P. 84). به علل متعدد نمی‌توان میل را اثبات‌گرا دانست. وی معتقد به فارغ از ارزش بودن اقتصاد سیاسی و تمایز اصولی علم و ارزش‌ها نبود و در نظر، وی علم اجتماعی و اقتصاد سیاسی (کنار یک‌دیگر) به بهبود وضع انسان‌ها کمک می‌کنند (Redman: P. 349).

اقتصاد سیاسی در جایگاه علم، علم تجریدی پیش‌بینی و کنترل است؛ اما مانند علوم طبیعی، علم دقیق نیست و نمی‌تواند علمی ناظر بر پیش‌بینی‌های اثباتی باشد؛ بلکه صرفاً بر گرایش‌های انسانی ناظر است (Mill: P. 322; 898; Redman: P. 334 - 39).

میل برای ریاضیات در علوم انسانی، کاربردهایی را مشاهده می‌کرد؛ چنان‌که در کتاب اصولش از برخی معادلات و اتحادها استفاده کرده است (Mill: P. 610 - 12, 308 - 9)؛ اما استفاده از ریاضیات

به‌طور کامل مشخصی باشد (Ibid: P. 620 - 21, 707 - 10, 36, 1862; Hollander,)

(1985: P. 936 - 44).

سرانجام، میل نخستین کسی بود که مفهوم «انسان اقتصادی» را که در علم اقتصاد سیاسی فرض می‌شود یک حداکثرکننده ثروت است، به روشنی تبیین کرد (Mill: P. 321 - 26). انسان اقتصادی، ساده‌سازی عمدی است که به‌منظور ساختن نظریه‌ای درباره رفتار انسان (در حوزه‌ای که محوریت با تولید ثروت است) بدان نیازمندیم. این نظریه ساده‌سازی شده فقط به آن بخش از رفتارهای انسان مربوط می‌شود که هدف مستقیم یا اصلی آن‌ها رسیدن به مزیت پولی یا اقتصادی است (Ibid: P. 327, 322 - 27). فرض حداکثرسازی ثروت فقط در یک دامنه مشخص، معتبر است.

۱۶۵

اقتصاداسلام

تاریخچه‌ای از علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی

آیا اقتصاد سیاسی میل در خدمت هدف اخلاقی بود؟ چنان‌که از بحث پیش‌گفته می‌توان دریافت، پاسخ رسمی منفی است؛ اما اجازه دهید به آنچه میل در عمل انجام داد، نظری داشته باشیم. میل در آغاز فصلی دربارهٔ مزدها در کتاب اصول اظهار می‌کند که اقتصاد سیاسی او درباره این سؤال است:

چگونه معضل دستمزدهای پایین باید اصلاح شود؟ (Ibid: P. 367).

سیاست‌هایی وجود دارد که می‌توان برای فائق آمدن بر این معضل و «شر» اجتماعی آن‌ها را توصیه کرد. میل هنگام بحث از حالت مانایی (Stationary State) (زمانی که بازده سرمایه آن‌قدر پایین است که سرمایه خالص نمی‌تواند انباشته شود) که در دورهٔ پایان تاریخ جامعه تجاری قرار دارد، سیاستی را برای بهبود درآمد شهروندان توصیه می‌کند هنگامی که اکثر اقتصاددانان، به‌علت پایین آمدن دستمزدها به دنبال افزایش جمعیت، حالت مانایی را پایانی شوم تلقی می‌کنند.

میل نشان می‌دهد که این وضعیت، با محدود کردن مدبرانه و وظیفه‌شناسانه رشد جمعیت قابل اجتناب است (Ibid: P. 753). او در یکی از مقالات خود تا آن‌جا پیش می‌رود که ادعا می‌کند:

اقتصاددانان سیاسی در جایگاه طبقه، «راه خوشبختی» را کشف کرده، و طرحی را پدید آورده‌اند که به‌وسیله آن در فاصله نسبتاً کوتاهی به مراتب به خوشبختی انسان افزوده می‌شود (Ibid: P. 758 - 59).

میل به‌طور قطع، علمی اخلاقی از علم اقتصاد پیش‌روی ما می‌گذارد؛ با وجود این، علم

با درگذشت جان استوارت میل، اقتصاد کلاسیک به پایان می‌رسد. ویلیام استنلی جُونز (William Stanley Jevons) که نظریات و افکار عمده وی در دهه ۱۸۷۰ و اوایل دهه ۱۸۸۰ پدید آمد، یکی از شخصیت‌های اصلی در انتقال از اقتصاد سیاسی کلاسیک به علم اقتصاد مدرن بود. جونز برای دور ریختن اقتصاد رایج جان استوارت میل به‌طور انقلابی همت گماشت (Jevons, 1970: P. 260). بیشتر انتقاد او متوجه نظریه ارزش کار در اقتصاد ریکاردو و میل بود. در عین حال در بسیاری از موضوعات روش‌شناختی نیز دیدگاه بسیار جزمی‌تری از جان استوارت میل داشت (Ibid: P. 71).

جونز مشابهت گسترده‌ای میان علم اقتصاد و علوم طبیعی می‌دید؛ بدین سبب تلاش خود را مصروف دستیابی به فیزیک اجتماعی کرد: «همان‌طور که علوم فیزیکی با روشنی کمتر یا بیشتر، پایه در اصول عمومی مکانیک دارند، اقتصاد نیز باید با ردیابی و استخراج مکانیکِ نفع شخصی و مطلوبیت حاکمیت یابد» (Ibid: P. 50). موضوع کار اصلی او، نظریه اقتصاد سیاسی (ویرایش اول، ۱۸۷۱)، یک چنین رویکرد مکانیکی و ریاضی به اقتصاد بود. از حیث روش‌شناسی، این کار یک گام دورتر از میل و نزدیک‌تر به ریکاردو قرار داشت (Schabs, 1990: P. 138).

جونز تأکید بسیاری بر پایه آماری و ارتقای تکنیک‌های اقتصاددانان داشت. مشکلات علم اقتصاد به میزان بسیاری به اعتقاد وی قابل حل است؛ چرا که یگانه مانع بر سر راه اقتصاد برای تبدیل شدن به «علم دقیق»، فقدان نظام آماری کامل است، و زمانی که این آمار گردآوری شود، تعمیم قوانین از میان آن‌ها، از اقتصاد، علمی به دقت بسیاری از علوم فیزیکی می‌سازد (Jevons: P. 84, 175). چیز دیگری که ضرورت دارد، استفاده گسترده از ریاضیات است. در حالی که اقتصاد کلاسیک استفاده بسیار اندکی از ریاضیات می‌کرد (Redman: P. 217). * جونز اصرار داشت که اقتصاد، اگر بنا باشد علم باشد، باید علم ریاضی باشد و کوشید اقتصاد را به این سو بکشاند (Jevons: P. 78).

* ردمن معتقد است که اسمیت در نظام خود هیچ کاربردی برای ریاضیات ترسیم نکرده بود.

گالبرایت با انتقاد از این گفته اظهار می‌کند:

ارزش‌های اخلاقی از درون یک علم ریاضی رخت برمی‌بندند (Galbraith: P. 125).

اگرچه این ادعای گالبرایت بیش از اندازه مسأله را ساده‌سازی می‌کند، در عین حال، دارای برخی مبانی است. زمانی که ریاضیات مورد تأکید قرار می‌گیرد، از آن‌جا که مسائل فنی در کانون توجه قرار می‌گیرد، دستیابی به علم اخلاقی کاری بس دشوارتر می‌شود. به هیچ‌وجه تعجب برانگیز نیست اگر می‌بینیم جونز احساس می‌کند که رشته اقتصاد سیاسی باید به دانش اقتصاد (Economics) یا علم اقتصادی (Economic Science) تغییر نام یابد. در سال ۱۸۷۹ در ویرایش دوم کتاب خود به این نکته اشاره می‌کند (Jevons: P. 78). این تغییر نام به خودی خود به محدود کردن موضوعات مورد توجه رشته کمک کرد؛ اما تأثیر آن بر دغدغه‌های اخلاقی بسیار ناچیز بود. لازم است به دو نکته پایانی درباره جونز اشاره شود:

۱۶۷

اقتصاد اسلام

تاریخچه‌های از علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی

اول این‌که او به تمایز شدیدتری میان واقعیت — ارزش، نسبت به میل، مالتوس و اسمیت معتقد بود. ثانیاً وی به پیروی از میل، نظریه مطلوبیت‌گرایی اخلاق‌ها (Utilitarian theory of morals) را پذیرفت با این تفاوت که روایت خاص خود را در مورد آن به کار بست که در واقع به مفهوم نوعی لذت‌گرایی (Hedonism) بود (Ibid: P. 91; Alvey, 1998: P. 357). مارشال که آرای خود را از اواسط دهه ۱۸۸۰ تا اواسط دهه ۱۹۲۰ منتشر ساخت، پس از جونز در جایگاه اقتصاددانی برجسته زمام امور را به دست گرفت؛ اما در بسیاری حوزه‌ها با وی مخالفت ورزید. مارشال را نخستین اقتصاددان نئوکلاسیک برشمرده و بسیاری او را روشمندکننده‌ای بزرگ دانسته‌اند (Alrey and Staveley, 1996: P. 356). وی اقتصاددانی جالب توجه است و دیدگاه‌هایش درباره ماهیت علم اقتصاد چنان‌که نشان خواهیم داد، بسیار پیچیده است. مارشال از خواسته جونز مبنی بر انتخاب نامی جدید برای این رشته حمایت کرد. اقتصاد برای او علمی مجزاً با جنبه‌های محض و کاربردی است، «و بهتر است به جای اصطلاح اقتصاد سیاسی با اصطلاح علم اقتصاد (Economics) وصف شود» (Marshall: P. 32, 36)؛ پس عجیب نیست که می‌بینیم مارشال نام اثر اصلی خود را برخلاف اقتصاددانان کلاسیک پیش از خود که از عبارت «اصول اقتصاد سیاسی» استفاده می‌کردند، «اصول علم اقتصاد» می‌گذارد. سرانجام از این تغییر نام پیروی، و تقریباً در سطح جهانی پذیرفته شد.

این تغییر نام برای مارشال بخشی از یک جدال گسترده‌تر بود؛ یعنی استقلال علم اقتصاد از رشته علوم اخلاقی و رشته تاریخ در دانشگاه خود، دانشگاه کمبریج. او نیز همچون جونز قائل بود که علم اقتصاد در واقع بیشتر به علوم طبیعی شباهت دارد «و در جست‌وجوی جایگاهی در مجموعه علوم فیزیکی است» (Ibid: P. 25).

مارشال در سخنرانی خود به مناسبت نیل به مقام استادی در کمبریج، سال ۱۸۸۵، با این استدلال که آنچه امروز بیش از هر چیز بدان نیاز است، قدرتی برای ریشه‌یابی و تحلیل رفتارهای مرکب ناشی از علل متعدد است، و این قدرت به‌طور معمول با یک دوره کار جدی در یکی از علوم طبیعی پیشرفته‌تر حاصل می‌شود (Marshall, 1925: P. 171; Keyens: P. 220 - 23)، مبارزه طولانی خود را برای استقلال این رشته آغاز کرد. او افرادی را که در رشته‌های «علمی» تحصیل کرده‌اند دعوت می‌کند مستقیماً وارد اقتصاد شوند؛ اما از این مسأله اظهار تأسف می‌کند که گزینه‌های شایسته ممکن است به سبب «مطالعات متافیزیکی» که مجبورند در «شاخه مطالعات اخلاقی» (Moral Tripos) بگذرانند، از این کار منصرف شوند (Marshall, P. 171; Keyens: P. 119). سرانجام مارشال در سال ۱۹۰۳، با تأسیس مدرسه و رشته مستقل اقتصاد و شاخه‌های وابسته از علوم سیاسی، به آرزوی خود دست یافت* (Ibid: P. 222).

ممکن است کسی از مطالب مزبور چنین برداشت کند که مارشال مخالف سرسخت علم اقتصاد در جایگاه علم اخلاقی است؛ اما مطلب، اندکی پیچیده‌تر است. دوباره با بررسی این نکته آغاز می‌کنیم که چرا مارشال گمان می‌کرد علم اقتصاد به استقلال بیشتری نیاز دارد. کارکردهای علم اقتصاد عبارت است از «گردآوری، تنظیم و تحلیل واقعیت‌های اقتصادی، و به‌کار بستن دانشی که با مشاهده و تجربه کسب شده است برای تعیین معلول‌های فوری و نهایی احتمالی علت‌های گوناگون، و [به پیروی از میل] قوانین علم اقتصاد، جمله‌هایی هستند که در وجه اخباری بیان می‌شوند، نه احکام اخلاقی که در وجه امری می‌آیند». در برخی موارد، مارشال اظهار کرده که ممکن است اقتصاددان در

* امروزه دپارتمان‌های اقتصاد اغلب در دانشکده‌های امور اداری و بازرگانی (Business Schools) یافت می‌شوند و نه در دانشکده‌های علوم انسانی.

(Marshall: P. 165). به عبارت دیگر، موضع رسمی مارشال، به پیروی از میل، این بود که علم اقتصاد مرتبط با واقعیات است، نه ارزش‌ها یا سیاست‌ها. به اختصار نشان خواهیم داد که این، موضع عملی مارشال نبوده است.

مارشال نیز همچون جونز معتقد بود که «زمینه کاری» علم اقتصاد، فرصت‌های بیشتر و بزرگ‌تری را برای استفاده از روش‌های دقیق، در مقایسه با هر یک از دیگر شاخه‌های علوم انسانی فراهم می‌کند. «اقتصاد دقیق‌تر از هر یک از دیگر رشته‌های علوم انسانی است»؛ بدین سبب داشتن تحصیلاتی در ریاضی برای اقتصاددان بسیار مفید است (Marshall: P. 644; Staveley & Alvey, 1996: P. 375).

در عین حال، در علومی مانند اقتصاد که با انسان مرتبط است، دقت به میزان کمتری در مقایسه با علوم طبیعی قابل دستیابی است (Marshall: P. 36). اقتصاد به «انسان آن‌چنان‌که هست» می‌پردازد و به‌طور عمده با آن انگیزه‌هایی سروکار دارد که با بیشترین قدرت و ثبات رفتار انسان را در بخش کسب و کار زندگی‌اش تحت تأثیر قرار می‌دهند (Ibid: P. 22, 12). در این قلمرو می‌توان انگیزه‌های کسب و کار را با داشتن رویکردهایی به دقت، اندازه گرفت. در واقع آن دسته از آن‌ها که در کارکردن ماشین‌آلات «علمی» با آن‌ها، تا حدود بیشتری رام‌شدنی هستند (Ibid: P. 12 - 13).

مارشال به‌رغم دل‌بستگی خاص به علوم طبیعی، ملاحظات بسیار مهمی درباره کاربرد ریاضیات در اقتصاد داشت و متعاقب همین ملاحظات، نمودارها و بیان جبری مسائل را به پاورقی‌ها و ضمایم منتقل کرد. او در نامه‌ای به اقتصاددانی دیگر، روش خود در پرداختن به علم اقتصاد را چنین وصف می‌کند:

۱. از ریاضیات به‌صورت یک زبان تندنویسی استفاده کن نه به‌صورت موتور تحقیق؛ ۲. تا زمانی که به نتیجه کامل نرسیده‌ای، از فضای آن خارج نشو؛ ۳. آن‌ها را به انگلیسی (بیان وصفی و غیرریاضی) ترجمه کن؛ ۴. آن‌گاه شواهد و مثال‌هایی بیاور که در زندگی واقعی دارای اهمیت هستند؛ ۵. ریاضیات را بسوزان؛ ۶. اگر در انجام ۴ موفق نشدی، ۳ را بسوزان. این آخری را من خود بارها انجام داده‌ام» (Marshall, 1925: P. 427, 419 - 21, 427 - 29).*

* با این حال، بخش عمده‌ای از کارهای مارشال شامل موضوعات به‌طور کامل انتزاعی بود که قابلیت به‌کار بستن در جهان خارج را نداشتند.

مارشال هم در مفهوم رسمی و مضیقِ قلمرو «علم اقتصاد»، و هم در میزان کاربرد محدود ریاضیات در این رشته از جان استوارت میل پیروی می‌کند.

واپسین نکته این است که آیا اقتصاد مارشال، در عمل، در خدمت هدفی اخلاقی بود یا خیر. مسأله آن‌طور که مارشال آن را می‌دید، از این قرار بود که هیچ مرز دقیقی میان علم و هنر وجود ندارد (Marshall: P. 31). وی پس از تعریف آنچه دانش اقتصادی را تشکیل می‌دهد، به شرح فهرست دیگری از مسائل عملی می‌پردازد که «اگرچه جای آن در بخش بزرگ‌تری خارج از دامنه دانش اقتصادی است، در پس‌زمینه ذهن اقتصاددان انگیزه نیرومندی برای کار وی فراهم می‌کند» (Ibid: P. 34). این فهرست، بسیار جالب توجه است. برخی از مسائل مطروحه در آن عبارت است از: «چگونه باید عمل کنیم تا محاسن آزادی اقتصادی را (چه در نتایج نهایی آن و چه در فرایند پیشرفت آن) افزایش داده، مضار آن را کاهش دهیم با این فرض که توزیع ثروت متعادل‌تری مطلوب ما باشد؟ این هدف تا کجا توجیه‌کننده ایجاد تغییرات در نهاد مالکیت یا اعمال محدودیت به شرکت‌ها و بنگاه‌های خصوصی خواهد بود. حتی زمانی که احتمال کاهش ثروت کل به دنبال این اقدام‌ها برود؟» (Ibid).

مارشال در امتداد سیر خود در کتاب *اصول اقتصاد* با چنین موضوعات هنجاری درگیر می‌شود. کنار «علم اقتصاد» از سیاست و هنر نیز در این اثر بحث می‌شود (Ibid: P. 660 - 61). مارشال بدون این‌که اثبات‌گرا باشد، احساس می‌کند می‌تواند در کتاب خود، از بی‌پروایی و بی‌رحمی «قانون فقیران» که به آن رنگ عطوفت زده‌اند (و قوای اخلاقی و فیزیکی انگلیسی‌ها را تحلیل برده است) سخن به میان آورد (Ibid: P. 9, 594 - 5). چنان‌که مارشال، مدافع بازارهای آزاد و برانداختن چنین قوانینی بود، با این‌کار افزایش قوای اخلاقی و فیزیکی جامعه را ترویج می‌کرد. در پایان به نگاه اخلاقی او در سخنرانی آغاز کرسی استادی‌اش توجه کنید:

آرزوی بزرگ من و تلاش خستگی‌ناپذیر من در جهت افزایش تعداد افرادی با ذهن‌های باز و قلب‌های گرم است که دانشگاه کمبریج آنان را به سراسر دنیا می‌فرستد تا با صرف حداکثر توان خود با رنج‌های اجتماعی پیرامون خود به مبارزه برخیزند (Marshall: P. 174).

به‌طور خلاصه، در کلمات مارشال لحنی اخلاقی وجود دارد که خود را نشان می‌دهد و قابل استنثار نیست (Keynes: P. 200 - 201). نتیجه‌گیری من این است که اقتصاد برای او علم

در این بخش نشان دادیم که نزاع‌های جدی میان نظریه‌پردازان اقتصادی درباره ماهیت این رشته وجود دارد. جدال میان مالتوس و ریکاردو، جونز و میل، و مارشال و جونز مؤید این است که وضعیت اقتصاد در جایگاه علم اخلاقی، پیوسته در حال تغییر بوده است. اگرچه طی دوره‌های گوناگون، فراز و نشیب‌هایی را می‌توان مشاهده کرد، علم اقتصاد، دست‌کم تا حدود یک قرن قبل، نسبتاً علمی اخلاقی باقی ماند.

افول اقتصاد در جایگاه دانشی اخلاقی پس از مارشال

در این بخش به‌طور اختصار به چند نکته درباره افول علم اقتصاد در مقام علم اخلاقی اشاره خواهیم کرد. با وجود محدودیت‌های ویژه نمی‌توان به‌طور کامل به همه آن‌ها پرداخت.

در اواخر قرن نوزدهم، حتی با وجود ایفای نقش مارشال همچون رهبر میسیونرهای اقتصادی، جریان غالب علم اقتصاد به‌سبب فقدان بارز دغدغه‌های اخلاقی، از جانب امانیت‌ها مورد نقد جدی واقع شد. چنان‌که کوتس تحلیل می‌کند، علم اقتصاد آن روز در سطحی گسترده‌تر به دنبال معرفی ابعاد غیرانسانی انسان در جایگاه مظهر و تجلی کامل وی بود، و خواست رویکردی انسانی‌تر به مسائل اقتصادی و اجتماعی، رویکردی که ملاحظات اخلاقی را به‌صورت همه‌جانبه در نظر بگیرد، موضوعی تکراری در ادبیات آن روز شمرده می‌شد (Coast: P. 80; Marshall: P. 39). اگرچه انحراف علم اقتصاد از علم اخلاقی به‌طور کامل آشکار بوده و محکوم می‌شد، تأثیر این جمله‌ها بسیار اندک بود. حال ببینیم ظهور و بروز این انحراف طی صدساله گذشته چگونه بوده است.

اجازه دهید با تمایز واقعیت - ارزش آغاز کنیم. روش‌شناسی جان استوارت میل و دیگران که آنچه را دانش اقتصادی انجام می‌داد تعریف می‌کرد، با قدرت بیشتری پذیرفته شد. متعاقب این تغییر در روش‌شناسی، در عمل نیز دغدغه‌های اخلاقی از متون اقتصادی

Robbins, 1936) و فریدمن (Friedman, 1953) در زمینه روش‌شناسی بسیار تأثیرگذار بود. در رویکرد رابینز به اقتصاد اثباتی، مقایسه میان فردی، رضامندی امری ذهنی تعریف، و خارج از قلمرو علم اقتصاد دانسته می‌شد. این نکته نه تنها بر اقتصاد رفاه، بلکه به‌طور کلی بر ماهیت اخلاقی علم اقتصاد نیز تأثیری منفی گذاشته است (Robbins, 1991: P. 100 - 102). با وجود این که طبق آموزه‌های اسمیت، دست‌کم برخی از ترجیحات وجود دارند که می‌توان آن‌ها را بررسی، و در فهرستی از فضیلت‌ها طبقه‌بندی کرد، امروزه گفته می‌شود که ترجیحات «داده‌شده» و از پیش تعیین‌شده هستند.

ما مجاز به تحقیق در این باره نیستیم که چگونه این ترجیحات شکل گرفته‌اند؛ مقایسه‌های میان‌فردی ترجیحات نیز ممنوع است (Boulding: P. 119). بدین صورت چیز فراوانی از میراث اسمیت نمی‌ماند. از آن‌جا که اقتصاددانان هنوز به این گرایش دارند که از موضوعات روش‌شناختی، ناخوانده بگذرند، تمایز میان موضوعات دستوری و اثباتی به شیوه‌ای روزمره و تکراری در نخستین کلاس یا در دروس نخست از دروس مقدماتی رشته اقتصاد مورد اشاره قرار می‌گیرد. این تصور القا می‌شود که اقتصاد با واقعیت‌ها سروکار دارد و ابزارهای لازم برای اهداف را دیگران ارائه می‌کنند. سولو می‌گوید:

بین سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۹۰ اقتصاد به یک موضوع فنی خودهوشیار (Self - Consciously) بدل شد (Solow, 1997: P. 42).

بدین ترتیب، اقتصاددانان به درستی تکنیسین شناخته شدند. با این حال، تکنیسین‌های چندان قابل و ماهری نبودند. فرض حداکثرسازی مطلوبیت به حداکثرسازی ثروت تبدیل شد و این نیز سرانجام به اتخاذ «آزمندی» به صورت فرض عملیاتی اقتصاد خرد انجامید (Kreps: P. 59). افزون بر این، اقتصاددانان تندرو مکتب شیکاگو برای گسترش الگوی تحلیل اقتصادی در مطالعه حوزه‌هایی فراوان کوشیدند که تاکنون مرسوم نبود؛ (همان حوزه‌هایی که میل و دیگران ممنوع اعلام کرده بودند) همانند اقتصاد جرم، ازدواج، خودکشی، فرزندخواندگی و غیره (Duhs).

ثانیاً تغییرات مهمی در نقش ریاضیات در اقتصاد صورت گرفت. دیدگاه جونزی به تدریج غالب شد و استفاده از ریاضیات در اقتصاد رشد سرسام‌آوری یافت. اقتصادسنجی

(Solow: P. 40 - 47). راگنار فریش (Ragnar Frisch)،

برنده جایزه نوبل سال ۱۹۷۰، یکی از کسانی بود که وظیفه کاری آماری را که جونز مطرح کرد، بر دوش گرفته بود. وی می‌گوید:

استنلی جونز (۱۸۸۲ - ۱۸۳۵) ریاضیدان و اقتصاددان انگلیسی رؤیای روزی را می‌دید که بتواند دست‌کم بخشی از قوانین و نظم‌های اقتصادی را کمی کند. امروز با دستاوردهای اقتصادسنجی این رؤیا به واقعیت پیوسته است (Frisch, 1981: P. 2 - 3).

۱۷۳

اقتصاداسلام

تاریخچه‌ای از علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی

ادعای این که اقتصاد، علمی ریاضی (یا طبیعی) است، به‌طور معمول مقرون با توسعه اقتصادسنجی است. فریدمن با توجه به ظرفیت علم اقتصاد برای انجام پیش‌بینی‌های درست گفته است: علم اقتصاد، دقیقاً به همان معنا که در هر یک از علوم فیزیکی مقصود است، علم «عینی» است یا آن‌که می‌تواند باشد (Friedman: P. 4). دیدگاه‌های متعادل میل و مارشال در باب نقش ریاضیات و ظرفیت پیش‌بینی دقیق در اقتصاد کنار گذاشته شده است. مهم‌تر این که رفته‌رفته، علم اقتصاد ریاضی گونه جایگزین منطقی دانش اخلاقی اقتصاد تلفی شد. ریاضیات در این مبارزه پیروز شد و پیروزی‌هایش در دیگر صحنه‌ها نیز همچنان ادامه دارد.

ثالثاً مکتب اثبات‌گرایی، این مفهوم را که علم اقتصاد در خدمت هدف اخلاقی است، رد کرده. حتی فلسفه اخلاق نیز از جمله مکتب اصالت فایده که به‌طور گسترده در این رشته مورد پذیرش بود، به‌وسیله اثبات‌گرایی کنار گذاشته شده است. محدود و باریک‌کردن موضوعات و میدان نگاه رشته قابل ملاحظه است. این نکته در برنامه آموزشی هر یک از دانشکده‌های اقتصاد مشاهده می‌شود. در همین جهت، گرایش‌های جدید اقتصاد اطلاعات و نظریه‌بازی‌ها که به‌طور عمده بر ریاضیات مبتنی هستند، شکل گرفته و در مقابل تاریخ اقتصادی و تاریخ عقاید اقتصادی حذف شدند (Kreps: P. 68 - 69; Barber, 1997: P. 93 - 94).

این تحولات در برنامه آموزشی منعکس‌کننده تغییرات در آن چیزی است که آموزش «ضرور و اساسی» در این رشته تلقی می‌شود. چیزی که به‌ویژه بسیار نگران می‌کند، مهجورشدن تاریخ عقاید اقتصادی در جایگاه بخشی از برنامه آموزشی تحصیلات تکمیلی اقتصاد است؛ زیرا این، یکی از حوزه‌هایی است که به احتمال فراوان بحث اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی، در آن مطرح می‌شود؛ پس به هیچ‌وجه تعجب برانگیز نیست اگر

* فقط اخلاق شیوه‌ای از شیوه‌های متعدد «داخلی کردن آثار خارجی» (Mankiw, 1998: P.)

207) است. زمانی که تمام دغدغه‌های اخلاقی زدوده شود فقط محاسبه عقلایی باقی می‌ماند که همان‌طور که اشاره شد، به سادگی قابل ترجمه به «آزمندی» است.

سرانجام انسان با مطالعه آثار اقتصاددانان بزرگ درکی کلی از «احساس» آنان درباره این رشته به دست می‌آورد. بخشی از این مفهوم نامحسوس را می‌توان از رویکرد آنان به ریاضیات به دست آورد. به نظر کینز «تئوری اقتصاد سیاسی» جونز بسیار ساده، روشن و روان است؛ چنان‌که گویی بر سنگ حک شده؛ در حالی که بیان مارشال همانند بافتن با پشم است (Keynes: P. 131). رابطه مشابهی میان کار جونز و رویکرد انعطاف‌ناپذیر ریکاردو وجود دارد. ذوق و ادراک لطیف نوعی پیش‌نیاز برای ورود به مباحث اخلاقی است. اگر کسی این جنبه را در ارزیابی خود لحاظ کند، به نظر من چنین است که اقتصاددانان امروز بیشتر شبیه جونز و ریکاردو هستند تا اقتصاددانان اخلاقی همچون اسمیت، مالتوس، میل و مارشال. در این بخش کوشیدم نشان دهم که طی یک قرن گذشته علم اقتصاد بیش از پیش محدود و کوچک شد (البته به استثنای «توسعه طلبان» مکتب شیکاگو). همچنین گرایش روش‌شناختی نیرومندی به سمت اثبات‌گرایی وجود داشت و این روند تا به امروز ادامه دارد. استفاده از ریاضیات به شیوه‌ای مبتکرانه رایج شد. افزون بر آن، موضوعات اخلاقی به حاشیه رانده یا در بیشتر مواقع به‌طور کلی نادیده گرفته شدند.

نتیجه‌گیری

پس از نکات مقدماتی، در بخش اول تاریخچه‌ای از دانش اقتصاد پیش از آدام اسمیت ذکر شد و نشان دادم که به‌طور عمده (به استثنای مکتب سوداگری) اقتصاد بخشی از فلسفه اخلاق دانسته می‌شد. در بخش دوم مؤلفه‌های تفسیر جدید آرای اسمیت را بیان کردم که نشان می‌داد اسمیت از بسط‌دهندگان علم اقتصاد در جایگاه علم اخلاقی بوده است. در

* اثر خارجی، مربوط به مواردی است که میان هزینه خصوصی و هزینه اجتماعی یا بین منفعت شخصی و منفعت اجتماعی تضاد و تعارض پدید می‌آید.

من با آمارتیا سن، برندهٔ بُهت‌آفرین جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸ موافقم که «ماهیت علم اقتصاد به‌واسطهٔ فاصله‌ای که میان اقتصاد و اخلاق پدید آمده، دچار فقر بنیادی شده است» (Sen, 1987: P. 7). به نظر می‌رسد برخلاف سنتی که از زمان مارشال مرسوم شده است، سن گمان می‌کند که اقتصاد می‌تواند همزمان دانش ریاضی و اخلاقی باشد. این مسأله می‌تواند زمینه‌ای برای بازاندیشی جدی در نحوهٔ آموزش علم اقتصاد باشد. امید است نشریات تخصصی بتوانند نقش مؤثری در واداشتن صاحب‌نظران به تأملی دوباره دربارهٔ ماهیت اخلاقی علم اقتصاد ایفا کنند.

منابع و مأخذ

1. Alvey, James E. "Adam Smith's View of Moral Education in commercial Society," in Proceedings of the Joint conference of The Australasian Political Science Association And European Union Studies Association of New Zealand, Christchurch, New Zealand. September 28 – 30, 1998, vol. 1, ed.
2. _____, "Adam Smith's Moral Justification for Free Enterprise: Economic Growth," Asian Economics 67 (1988).
3. _____, "Adam Smith's Three Strikes Against commercial Society," International Journal of Social Economics 25, 9 (1998).
4. _____, and Staveley Richard, "The Value Assumptions Underlying Marshall's Principles of economics," in Alfred Marshall: Critical Assessments, 8 vols., ed. J. C. Wood (London: Routledge, 1996)

5. _____, "Stanley Jevons: A Centennial Assessment," in William Stanley Jevons: Critical Assessments, 3 vols., ed. J. C. Wood (London: Routledge, 1988).
6. As Quoted in R. L. Meek, D. D. Raphael, and P. G. Stein, "Introduction," in Adam Smith, Lectures on Jurisprudence, ed. R. L. Meek, D. D. Raphael, and P. G. Stein (Oxford: Oxford University Press, 1978).
7. Barber, William J. "Reconfigurations in American Economics: A General Practitioner's Perspective," *Daedalus* 126, 1 (1997).
8. Bianchini, Amber, Jill Dolby, and Martin Holland (Christchurch: APSA/EUSANZ, 1998).
9. Boulding, Economics As a Science.
10. Canterbury, E. Tay, *The Literate Economist* (New York: Harper Collins, 1995).
11. Chapter, I. H. Rima's *Development of Economic analysis* (Homewood: Richard D. Irwin, 1972) is entitled "Adam Smith: from Moral Philosophy to Political Economy."
12. Coats, "Utilitarianism. Oxford Idealism and Cambridge Economics," 80. See also Marshall, *Principles of Economics* (8th ed).
13. Drakopoulos, S.A. "*Origins and Development of the trend Towards Value-Free Economics*" *Journal of the History of Economic Thought* 19,2.
14. Duhs, Alan, "five Dimensions of the Interdependence of Philosophy and Economics Integrating HET and The History of Political philosophy," *International Journal of Social Economics* 25, 10 (1998).
15. Fitzgibbons, Athol, "The Moral Foundations of the Wealth of the Nations,".
16. _____, Adam Smith's system of Liberty, Wealth, and virtue; and "the Moral Foundations of The Wealth of Nations," *International Journal of Social Economics* 24, 1/2/3 (1997).
17. _____, *Keynes's vision* (Oxford: Clarendon Press, 1988)
18. Friedman, Milton and Rose Friedman, *Free to choose* (Harmondsworth, UK: Penguin, 1980).
19. Friedman, Milton. *Essays in Positive Economics* (Chicago: University of Chicago

۱۷۶

اقتصاد اسلام

سال پنجم / پاییز ۱۳۸۴

Press, 1953).

20. Frisch, Ragnar, "From Utopian Theory to Practical Applications: The Case of Econometrics," American Economic Review 71, 6 (1981) This Was originally Delivered at the 1970 Nobel Prize lecture.

21. Galbraith, John K. A History of economics (London: Hamish Hamilton, 1987).

22. Gordan, Barry, Economic Analysis Before Adam Smith (London: Macmillan Publishing Company, 1975).

23. Hamouda, O. F. and Price B. B, "The Justice of the just price," The European Journal of the History of Economic Thought 42, 2 (1997).

24. Hausman, M. Daniel and McPherson S. Michael, "Taking Ethics Seriously: Economics and Contemporary Moral Philosophy," Journal of Economic Literature 31 (1993).

25. Hollander, Smuel, The Economics of David Ricardo (Toronto: University of Toronto Press, 1979).

26. Hutchison, T. W. on Revolutions and Progress in Economic Knowledge (Cambridge: Cambridge University Press, 1978).

27. Jevons, The Theory of Political Economy, 84, Emphasis added.

28. Kenneth, E. Boulding, Economics As a Science (New York: Mc Graw Hill, 1970).

29. Keynes, John Maynard, the Collected Writings of John Maynard Keynes, 30 vols., ed. D. 30. E. Moggridge and E. Johnson (London: Macmillan Publishing Company, 1973 – 1989).

31. Kreps, M. David, "Economics: the Current Position," Daedalus 126, 1 (1997).

32. Kurt, Rothschild W. *Ethics and Economic Theory* (Aldershot, UK: Edward Elgar Publishing Company, 1993).

33. Langholm, Odd, Price and Value in the Aristotelian Tradition (Berlin: Universitetsforlaget, 1979).

34. Malthus, Thomas R. the works of Thomas Robert Malthus, 8 vols., Ed. E. A. Wrigley and David Souden (London: Pickering and Chatto, 1986).

35. _____, "The Present Position of Economics," Emphasis Added. Samuelson and Nordhaus suggest that the "cool head" is linked to the "positive economics analysis" and the "warm heart" to the "normative value judgments." Paul A. Samuelson and William D. Nordhaus, *Microeconomics*, 16th ed. (Boston: Irwin McGraw-Hill, 1998), 16, note.
36. _____, "The Present Position of Economics," Marshall Alfred, *Principles of Economics*, 9th ed., ed. C. W. Guillebaud (London: Macmillan Publishing Company, 1961 [orig. pub. 1890]).
37. _____, Correspondence With Professor a. L. Bowley, in *Memorials of Alfred Marshall*, ed. A. C. Pigou (London: Macmillan Publishing Company, 1925).
38. _____, *Principles of Economics* 8th ed. (London: Macmillan Publishing company, 1920 [orig. pub. 1890])
39. Mankiw, Gregory N., *Principles of Microeconomics* (fort Worth: Dryden Press, 1998).
40. Marshall, Alfred, "The Present Position of Economics," in *Memorials of Alfred Marshall*, ed. A. C. Pigou (London: Macmillan Publishing company, 1925).
41. Marwell, Gerald and Ames, Ruth, "*Economists Free Ride, Does Anyone Else?*" *Journal of Public Economics* 15 (1981).
42. Mill, John Stuart, *collected Works of John Stuart Mill*, 33 vols., ed. J.M. Tobson (Toronto: University of Toronto Press, 1981 – 1991).
43. Redman, Deborah, *The Rise of Political Economy As a Science* (Cambridge, Mass.:The MIT Press, 1997).
44. Ricardo, David, *The Works and Correspondence of David Ricardo*, 11 vols., ed. Piero Sraffa and M.H. Dobb (Cambridge: Cambridge University Press, 1951 – 1973).
45. Ricardo, Strangely, directly applied conclusions from his abstract models to policy advice.
46. *Riches and Poverty* (Cambridge: Cambridge University Press, 1996).
47. Robbins, Lionel, *The Nature and Significance of Economics science* (London: Macmillan Publishing company, 1936 [orig. Pub. 1932]).
48. _____, *The Nature and Significance of Economic Science*: and J. Bl Daves, "Keynes's

۱۷۸

اقتصاد اسلام

سال پنجم / پاییز ۱۳۸۴

View of Economics As a Moral Science," in Keynes and Philosophy, ed. Bradley W. Bateman And John B. Davis (Aldershot, UK: Edward Elgar Publishing company, 1991).

49. Robert, Frank H., Golovich D. Thomas, and Denise T. Regan, "does Studying Economics Inhibit Cooperation?" Journal of Economic Perspectives 7, 2 (1993).

50. Solow, Robert M, "How Did Economics Get That Way and What did It Get?" Daedalus 126, 1 (1997).

51. Ross, Ian S. The Life of Adam Smith (Oxford: Clarendon Press, 1995),

52. Schabas, Margaret, A World Ruled By Mumber (Princeton: Princeton University Press, 1990).

53. Sen, Amarty, On Ethics and Economics (Oxford: Basil Blackwell, 1987).

54. SM, The Theory of Moral Sentiments, ed. D.D. Raphael and A. L. Macfie (Oxford: Oxford University Press, 1979 [orig. pub. 1795]), VII.ii.3.15. Hereafter referred to as TMS.

55. Smith, Adam, An Inquiry Into the Nature and Causes of the Wealth of Nations, ed. R. H. Campbell and A. S. Skinner (Oxford: Oxford Yniversity Press, 1976 [orig. Pub. 1776]), Book IV. Hereafter Referred to as WN.

56. _____, The correspondence of Adam Smith, 2nd ed., ed. Ernest C. Mossner and Ian S. Ross (Oxford: Oxford University Press, 1987).

57. _____, "saw no purpose for [mathematics] in his system." Redman, The Rise of Political Economy as a science, 217.

58. Smith, Richard Temple, "Moral Foundations of a Nation's Wealth: Adam Smith in the Classroom," fifth Annual Teaching Economics Conference, July 3 - 4, 1997, Toowoomba, Australia.

59. Sowell, Thomas, Classical Economics Reconsiderd (Princeton: Princeton University Press, 1974).

60. Staveley, Richard and Alvey, James E. "The Philosophical Assumptions Underlying Marshall's Economics," in Alfred Marshall: Critical Assessments, 8 vols., ed. J. C. wood

(London: Routledge, 1996).

61. Stigler, George, *The Economist As Preacher* (Oxford: Basil Blackwell, 1982) and athol Fitzgibbons, *Adam Smith's system of Liberty, Wealth, and Virtue* (Oxford: clarendon Press, 1995).

62. Unlike, Throughout, "the perspective of modern positivism which still dominates the methodological views of mainstream economics," in Young's interpretation, Smith's economics "precluded neither normative inquiry nor normative conclusions." Ibid.

64. Uoung, Jeffrey T. *Economics as a Moral Science: The Political Economy og Adam Smith* (Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing Company, 1997).

63. Waterman, A. M. C. "Reappraisal of Malthus the Economist, 1933 – 1997," *History of Political economy* 30, 2 (1998)

64. William Stanley Jevons, *the Theory of Political Economy*, ed. R. D. C. Black (London: Penguin, 1970 [orig. pub. 1871])

65. Yezer, M. Goldfarb, Robert S. and Poppen, Paul J. "*Does Studying Economics Discourage Cooperation? Watch What We Do, Not What We Say or How We Play*," *Journal of Economic Perspectives* 10, 1 (1996).

۱۸۰

اقتصاد اسلام

سال
پنجم /
پیاپی
۱۳۸۴